

## نگاهی تازه به داستان هفت خوان رستم

دکتر آسیه ذبیح‌نیا عمران\*

حسین بردخونی\*\*

### چکیده

یکی از مشهورترین داستان‌های شاهنامه فردوسی، داستان «هفت خوان» است. هفت خوان، روایت نبرد پاکی‌ها با ارواح خبیثه است که از مرحله‌ای ساده شروع و به مرحله‌ای پیچیده ختم می‌شود. هفت خوان داستان مبارزه درون رستم با دیوهای پلیدی است. امروزه اصطلاح «هفت خوان» به‌عنوان تمثیلی برای گذر از مراحل دشوار زندگی، مطرح می‌شود. نویسنده این مقاله، کوشیده تا با دیدی جدید و موشکافانه به عمق این داستان راه برد. در این مقاله هدف مطابقت متن و مقایسه نسخه مختلف شاهنامه نبوده‌است؛ بلکه در هر کدام از نسخ اگر بیتی مناسب با موضوع بوده نقل شده و نیز اگر بیتی به‌صورت متفاوت در این نسخه‌ها ذکر شده، صرف نظر از اختلافات موجود یک روایت بیان شده‌است؛ نیز تذکر این نکته ضروری است که در نسخه‌های مختلف حدود خوان‌ها متفاوت است؛ مثلاً در برخی از نسخه‌ها مثل فلورانس دستگیری «اولاد»، در خوان ششم و در نسخه ژول مول و مسکو، در خوان پنجم آورده شده‌است که این نکته اهمیت چندانی در متن مقاله ندارد.

کلیدواژگان: رستم، هفت خوان، دیو، مازندران، رخس.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور یزد

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

## مقدمه

داستان هفت‌خوان، افسانه‌ای رمزآمیز با نکات، عبرت‌ها و شگفتی‌های بسیار است. استاد توس به علت قداست و کاربردی که عدد هفت در فرهنگ ایرانیان باستان داشته، تمثیل خود را در هفت مرحله یا خوان به نمایش گذاشته و طی این مراحل، از ساده به مشکل ترتیب یافته‌است.

در مورد واژه «خوان یا خان»، نظریات مختلفی مطرح شده‌است. در نسخه فلورانس به جای خوان «منزل» آمده‌است (فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۲۷۱) و نیز برخی بر این باورند که «هفت‌خان» صحیح است و «خان» در این ترکیب به معنی «خانه» و «سرای» می‌باشد و در مجموع «هفت‌خان» به معنی «هفت پای‌گاه» یا «هفت مرحله ک سفر» است و ربطی با «هفت‌خوان» به معنی «هفت سفره» ندارد. در دست‌نوشتی از شاهنامه (نوشته به سال ۶۷۵ هجری قمری) که اکنون در موزه بریتانیا در لندن نگهداری می‌شود، «هفت‌خان» آمده‌است (دوستخواه: ۸). حکیم ابوالقاسم فردوسی در این داستان کوتاه، دو جا کلمه «خوان» را به کار برده‌است: یکی در خوان اول:

«بخورد و بینداخت دور استخوان همین بود دیگ و همین بود خوان»

(فردوسی، ۱۳۸۷، الف: ۱۴۹)

و نیز در خوان چهارم وقتی می‌بیند که سفره‌ای در آن دشت گسترده شده:

«که در دشت مازندان یافت خوان می و رود با می‌گسار جوان»

(همان: ۱۵۳)

چون درباره واژه خوان، کتب مختلف به‌طور مفصل بحث و بررسی کرده‌اند، برای پرهیز از تکرار از ذکر مجدد آن خودداری شده، به جای آن به محتوای اصلی مقاله پرداخته می‌شود.



با رسیدن خبر اسیری کیکاووس و سپاه ایران به زال، ابتدا سعی کرد تا ایرانیان را یاری دهد؛ اما به دلیل پیری، رستم جوان را روانه می‌کند رستم که پهلوانی جوان و کم‌تجربه است با قبول مسئولیت و به دستور پدر، برای نجات شاه و سپاهیان ایرانی که در بند دیوان مازندرانی اسیرند، راهی هفت‌خوان مازندران می‌شود.<sup>۱</sup>

رستم در ابتدا می‌ترسد، از بعد مسافت نگران است و در جنگاوری هنوز به پختگی چندان بالایی دست نیافته؛ ولی با همه این‌ها با نیروی یزدان و فره پهلوانی پای در راه می‌نهد.

### دلایل جوانی و کم‌تجربگی رستم، در چند نکته قابل اثبات است:

الف) وقتی پای در راه می‌گذارد، زاد و توشه و حتی آب همراه خود نمی‌برد که در خوان دوم همین امر، سبب گرفتاری او می‌شود.

ب) در خوان اول از روی بی‌تجربگی، سهل‌انگاری می‌کند که نیستان جایگاه شیران است؛ و دقیقاً در جایی که منزل و کنام شیر بوده، می‌خوابد:

«بر نیستان بستر خواب ساخت در بیم را جای ایمن شناخت»  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۴)

ج) بعد از کشته شدن شیر به وسیله رخس، از روی اضطراب و تا حدودی ترس خطاب به رخس می‌گوید که اگر تو کشته می‌شدی، من تنها می‌مانم:

«اگر تو شدی کشته بر دست اوی من این ببر و این مغفر جنگ جوی»  
چگونه کشیدم به مازندران کمند و کمان، تیغ و گرز گران»  
(همان: ۷۱)

د) در خوان سوم وقتی ازدها را می‌کشد و هوا روشن‌تر می‌شود، از دیدن جثه بزرگ ازدها دچار وحشت می‌شود:

«چو رستم بدان اژدهای دژم نگره کرد بر یال و آن تیز دم  
بترسید و بس در شگفتی بماند همی پهلوان نام یزدان بخواند»  
(همان: ۷۱)

(ه) در خوان سوم به تنهایی از عهده اژدها بر نمی آید و رخس به او کمک می کند:

«چو زور تن اژدها دید رخس کز آن سان بر آویخت با تاج بخش  
بدرید پشتش بدان سان چو شیر درو خیره شد پهلوان دلیر»  
(همان: ۷۲)

(و) در خوان چهارم حتی شک نمی کند که سفره‌ای به این رنگینی در صحرا و بدون میهمان یا میزبان ممکن است یک دام باشد:

«ندانست کو جادوی ریمن است نهفته به رنگ اندر، آهرمن است»  
(همان: ۷۲)

(ز) رستم، به سبب ناپختگی، در خوان دوم، راه را گم می کند:

«یکی راه پیش آمدش ناگزیر همی رفت بایست بر خیر خیر»  
(همان: ۲۴۵)

این پهلوان تازه کار و جوان به تدریج در طول مسیر و در خوان‌های بعدی به تجربه و پختگی لازم می رسد و اقدامات او آگاهانه می شود؛ به طوری که در نیمه دوم داستان خواننده با او همراه می شود و از خوان پنجم به بعد، یکه تاز کارزارهای سهمگین می شود و با پشت سر گذاشتن خوان هفتم تبدیل به یک «ابریهلوان» (دوستخواه: ۳۰) می شود؛ چنان که لایق این وصف می شود:

«ز رستم نخواهد جهان آرمید نخواهد شدن نام او ناپدید»  
(فردوسی، ۱۳۸۷) (الف): ۱۵۴)



دلایل ذیل، این نکته را بهتر روشن می‌کند:

۱- در خوان سوم، رستم تازه به مهارت و دلاوری می‌سد و ر خوان پنجم تبدیل به یک پهلوان رشید و شایسته شده، باجرات تمام و مطابق با رسم و آیین پهلوانان از ازدها و از اولاد نام و نشان می‌پرسد، رجزخوانی می‌کند و از موضع قدرت با حریف سخن می‌راند:

«بدان ازدها گفت بر گوی نام  
چنین گفت رستم که نام من ابر  
به گوش تو گر نام من بگذرد  
تو با این سپه پیش من رانده‌ای؟!»  
کزین پس نبینی تو گیتی به کام ...  
اگر ابر باشد به زور هژبر  
دم جان و خون دلت بفسرد  
همی گوژ بر گنبد افشانه‌ای»  
(همان: ۷۳-۷۲)

۲- اولاد را اسیر می‌کند تا راهنمای او باشد؛ جریان این دستگیری و نوع حمله رستم را، فردوسی با مهارت هر چه تمام‌تر و تنها در یک بیت با ایجاز بیان می‌کند:

«از اسپ اندر آمد دو دستش بیست  
به پیش اندر افکند و خود برنشست»  
(همان: ۲۶۲)

۳- رستم در خوان ششم با جرات، دلیری و بدون ترس چنان غرّش سر می‌دهد که لشکریان ارژنگ هراسان می‌شوند (کاری که پهلوانان باتجربه انجام می‌دهند):

«یکی نعره زد در میان گروه  
برون جست از خیمه ارژنگ‌دیو  
که گفתי بدید دریا و کوه  
چو آمد از آن‌سان به گوشش غریو»  
(همان: ۲۸۲)

۴- رستم برای احتیاط دست‌های اولاد را می‌بندد و به دشمن اعتماد نمی‌کند (و این عمل را سه بار تکرار می‌کند):

- در ابتدای کار که او را دست‌گیر می‌کند:

«از اسپ اندر آمد دو دستش بیست به پیش اندر افکند و خود برنشست»

(همان: ۲۶۲)

- پس از کشته شدن ارژنگ‌دیو وقتی رستم شب را می و قرار است فردا وارد مازندران شود:

«بپیچید اولاد را بر درخت ز بند کمندهش بیاویخت سخت»

(همان: ۲۸۱)

- به همراه اولاد تا نزدیکی مخفی دیو سفید می‌رود، سپس اولاد را می‌بندد و خود وارد غار می‌شود:

«سراپای اولاد را کرد بست به خم کمنده، آنگهی برنشست»

(همان: ۲۹۰)

۵- در خوان هفتم با نقشه و برنامه و بدون شتاب‌زدگی، در هنگامی که دیوان در خواب هستند وارد غار می‌شود:

«نکرد ایچ رستم به رفتن شتاب بدان تا بیامد بلند، آفتاب»

(همان: ۲۹۰)

«به غار اندرون دید رفته به خواب به کشتن نکرد ایچ رستم شتاب»

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۴)

۶- و یا در آخر داستان متوجه جادوی شاه مازندران و مخفی شدن او در تخته‌سنگ بزرگ می‌شود.

«درین گونه شد سنگ در پیش من نبود آگه از کم و از بیش من»

(همان: ۷۸)



۷- هم‌چنین در آخر داستان به آن درجه از پهلوانی می‌رسد که ممتازترین فرد در سپاه ایران است و در جایی که کسی توان مبارزه با «جویا» - پهلوان مازندرانی - را ندارد، تنها کسی که تن به مبارزه می‌دهد، رستم است در حالی که همه پهلوانان ایران زمین از وحشت سوکت کرده‌اند:

«ندادند پاسخ دلیران به شاه ز جویا بیژمرد گفתי سپاه  
یکی بر گرایید رستم عنان به گردن برآورد رخشان سنان»  
(فردوسی، ۱۳۸۷(الف): ۱۶۳)

از نظر توالی، خوان‌ها از ساده به پیچیده تنظیم شده‌است، از خوان اول تا چهارم موفقیت رستم در گرو بخت، یاری نیروی ایزدی و تیزهوشی رخس می‌باشد؛ به عبارتی «رخس، سهم بزرگی در پیروزی‌های رستم دارد و چند بار هم او را از مرگ رهایی می‌بخشد» (رضا: ۱۱۲).

نقد، بررسی و تحلیل هفت خوان (دیو خواب، آز، گرسنگی، خشکی، خشم):  
در نیمه اول داستان، رستم، به‌عنوان شخصیت اصلی، نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشبرد ماجراهای داستان ندارد و در بند نیازهای ضروری و اولیه خود گرفتار است؛ در تمامی خوان‌های اول تا چهارم، بزرگ‌ترین معضل رستم، خواب‌آلودگی و گرسنگی است و حتی خواب‌هایش طولانی و دیرزمان بوده‌است:

«بگفت و بخفت و برآسود دیر گو نام بردار و گرد دلیر»  
(فردوسی، ۱۳۸۷(الف): ۲۴۵)

در حالی که قبل از عزیمت به مازندران، زال به او نصیحت کرده بود که از خواب و آسایش دوری کند:

«دلت را برین کار بر سخت کن سر از خواب و اندیشه پردخت کن

نشاید برین کار آهرمنی که آسایش آری دگر دم زنی»  
(همان: ۱۴۸)

«تو را شیر و دیو آید و تیرگی بماند دو چشم اندر آن خیرگی»  
(همان: ۲۳۶)<sup>۲</sup>

حتی یک بار در خوان اول رستم از خواب‌آلودگی خود ناراحت است و گاهی هم از این عادت به ستوه می‌آمده:

«سرم گر ز خواب خوش آگه شدی ترا جنگ با شیر کوتاه شدی  
چو خورشید سر بر زد از تیغ کوه تهمت ز خواب خوش آمد ستوه»  
(همان: ۱۵۰)

و در خوان پنجم گرفتار خشم می‌شود و بدون دلیل گوش‌های<sup>۳</sup> مرد دشت‌بان را می‌کند؛ عاملی که موجب می‌شود تا رستم گرفتار خشم شود و گوش‌های مرد را بکند «آز» او به خواب است؛ آز در ایران باستان نام دیوی است و دیو «آز» به‌مثابه درختی است که خشم شاخه آن است» (یاحقی: ۴۳). پس رستم به‌دلیل چیرگی دیو آز بر وجودش، اقدام به کندن گوش‌های مرد دشت‌بان میکند:

«ز گفتار او تیز شد مرد هوش بیجست و گرفتش یکایک دو گوش»  
(همان: ۱۵۴)

یک نمونه دیگر نیز در خوان سوم، وقتی سه بار بی‌خواب می‌شود، هر سه بار، رخس را از روی خشم سرزنش می‌کند که چرا او را از خواب خوش بیدار کرده‌است؟

«ابا رخس بر خیره پیکار کرد بدان، کو سر خفته بیدار کرد  
گر این بار سازی چنین رستخیز سرت راببرم به شمشیر تیز





چو بیدار شد رستم از خواب خوش بر آشفت بر باره دستکش»

(همان: ۱۵۲-۱۵۱)

به نظر می‌رسد رستم، در تمامی خواب‌های اول تا چهارم، سرگرم خواب است و موفقیت او با بخت و اقبال همراه است تا تأثیر مستقیم خود رستم؛ ولی در خواب‌های ششم و هفتم، دیگر از خواب خبری نیست؛ به‌ویژه در خواب هفتم، این دیو سفید است که در خواب است و رستم در کمال بیداری و هوشیاری، موفق می‌شود او را مغلوب کند.

در تفکر ایرانیان باستان و آیین زرتشت برخی از دیوان، به جسم آدمی صدمه می‌رسانند؛ مثل گرسنگی، تشنگی، پیری، فرسودگی، ناتوانی و بیماری و آز، و برخی در صدد «تجاوز به اخلاقیات و تسخیر روح انسان هستند؛ مثل حسادت، تبلی، خواب و خشم که به‌صورت نیروهای مشخص و قائم به ذات تصور می‌شده‌اند» (بویس: ۱۲۹). دیو تبلی یا خواب بی‌هنگام «بوشاسب» نامیده می‌شود که توان چیره شدن بر همه را دارد و کمتر کسی نیروی اخلاقی لازم برای مقاومت با او را داراست (همان: ۱۲۸). «تنها دیوی که در اوستا از او نام برده شده، دیو «خشم» می‌باشد» (همان: ۱۲۸). «در بندهای ۹۲ تا ۹۶ یشت‌ها آمده:

- منش بد شکست یابد و منش نیک بر آن چیره شود.

- خرداد و امرداد، گرسنگی و تشنگی - هر دو- را شکست دهند.

- خرداد و امرداد، گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند.

- اهریمن ناتوان بدکنش، روی در گریز نهد» (همان: ۳۸۸).

وقتی در خواب پنجم، رستم از روی خشم گوش‌های دشت‌بان را می‌کند، فردوسی از زبان اولاد او را نصیحت می‌کند:

«بدو گفت اولاد مغزت ز خشم بپرداز و بگشای یک‌باره چشم»  
(فردوسی، ۱۳۸۷ (الف): ۲۷۰)

پس به نوعی، هر هفت‌خون، داستان نبرد و مبارزه پهلوان درون ما با دیوان است. «جنگ با ازدها، از جمله پهلوانی‌هایی است که انتظار می‌رفت هر پهلوان ایرانی از عهده آن برآید» (بویس: ۱۴۳).

**خون دوم** اگر چه به‌ظاهر ساده و سطحی است؛ ولی دو نکته اساسی در آن قرار دارد:  
- اول این‌که انسان ضعیف، ناتوان و نیازمند (گرسنه) نمی‌تواند هدف خود را دنبال کند؛

- دوم این‌که رستم در خون دوم سرچشمه آب زلال را پیدا می‌کند.  
آب جاری در فرهنگ زرتشت بسیار ارزشمند است و باید در پاکی آن کوشید.  
«به عقیده زرتشتیان، آب مانند آتش، از عناصر مقدس است» (موسوی بجنوردی، ج ۱: ۱۸).

امشاسپند خرداد، سرور آب‌هاست که به گفته بندهش، زایش و پرورش جهان مادی از آب است (عقیقی: ۴۰۲). نگهداری آب‌ها بر عهده امشاسپند خرداد بود.  
حتی در چند جا رستم قبل از راز و نیاز با پروردگار (نماز)، در رودخانه تن را شستشو می‌دهد که این نکته‌ای اساسی و کلیدی در فرهنگ زرتشتی بوده است.  
«پیش از هر گونه مراسم پرستش پراهمیت، زرتشتی باید سراپای خود را بشورد» (بویس: ۴۱۷). آب «تعمیدی» رودخانه باعث پاکی گناهان بلکه معرف جهان روشنی است (الیاده: ۹۸). در آیین‌های مندانی، زرتشتی و صابئی، هر مؤمن تازه‌واردی باید در آب جاری غسل یا تعمید (رشامه/ ریشامه/ تماشه) انجام دهد (حکمت: ۲۸۴)؛ سپس برای مراسم مذهبی یا نماز آماده شود:

«تهمتن به شستن بدان آب پاک به کردار خورشید شد تابناک



به آب اندر آمد سر و تن بشست جهان جز به زور جهان بان نجست»  
 (فردوسی، ۱۳۸۷(الف): ۱۵۲-۱۵۱)

در مورد مسائلی مثل تعمیم که در همه فرهنگ‌ها و حتی ادیان مشاهده می‌شود، اقتباس یا تأثیر در کار نیست؛ بلکه چنین رمزهای مثالی (Archetypal) جهان‌شمولند که یا از دردهای مشترک انسان‌ها در جهان پهناور ناشی شده و یا نمودی از موقعیت انسان در کیهان و در برابر خدا و تاریخ است (رستگار فسایی: ۳۶۹).

در خوان دوم، رستم گرفتار تشنگی می‌شود؛ چندان که توان خود را از دست می‌دهد؛ سرانجام با نیایش با درگاه خداوند، میشی پیدا می‌شود و او به واسطهٔ میش، آب‌شخور را درمی‌یابد.

«خشکی یا اپوش، در ایران باستان نام دیوی بود که رقیب تشر (فرشته باران) بود» (یاحقی: ۶۵). به نظر می‌رسد رستم در خوان دوم گرفتار دیو اپوش می‌شود که ایزد تشر<sup>۹</sup> به فریاد او می‌رسد و او را از بند این دیو می‌رهاند.

در خوان چهارم (یعنی ماجرای زن جادوگر)، فردوسی اشاره به یک پلیدی دیگر نیز می‌کند:

«ندانست کو جادوی «ریمن» است نهفته به رنگ اندر، آهرمن است»  
 (فردوسی، ۱۳۷۸(الف): ۱۵۳)

در آیین زرتشت «ریمن» یک نوع آلودگی شدید است که با ۲۷ بار شستن به روش خاص، امکان پاک شدن دارد (بویس: ۴۲۰).

نکتهٔ ظریف دیگر، این‌که معمولاً نیایش‌های رستم در اول صبح و هم‌زمان با طلوع خورشید انجام می‌پذیرد. در آیین زرتشت شبانه‌روز به پنج قسمت تقسیم می‌شد که در هر نوبت نماز می‌خواندند و نیز در آیین مندانی سه نوبت و در کیش مانی نماز چهار نوبت می‌خوانده‌اند که در هر سه، اولین نوبت نماز در

هنگام برآمدن خورشید بوده است و نیز در هفت‌خون هر جا خداوند نعمتی داده و یا بلایی را دور کرده، رستم شکرگزاری می‌کند.

در چند جا اشاره به ریختن «خون» شده؛ مخصوصاً در *خوان سوم*، ششم و هفتم پس از کشته شدن اژدها، ارژنگ‌دیو و دیو سفید. در ایران باستان «ریختن خون حیوان قربانی شده را به‌عنوان نوعی نذر برای ارواح خبیثه می‌شمردند که آن را به نیروهای ظلمت و پلیدی تقدیم می‌کردند» (همان: ۲۳۷)

#### خوان سوم:

«بزد تیغ بنداخت از تن سرش  
فروریخت چون رود خون از برش  
زمین شد به زیر تنش ناپدید  
یکی چشمه خون از او بردمید  
بیابان همه زیر او پاک دید  
یکی چشمه خون از او بردمید»  
(فردوسی، ۱۳۸۷ (الف): ۱۵۲)

#### خوان ششم:

«پراز خون سر دیو کننده ز تن  
بینداخت زان سو که بد انجمن»  
(همان: ۱۵۶)

#### خوان هفتم:

«همه غار یک سر تن کشته بود  
جهان هم‌چو دریای خون گشته بود»  
(همان: ۱۵۸)

حتی سه قطره از خون «مغز» و «دل» دیو سفید باعث بازگشت بینایی کیکاووس و سپاه ایرانیان می‌شود علاوه بر تأیید نکته فوق اگر دیو را نمادی از شیطان یا اهریمن بدانیم، در دل و مغز جای دارد.

به‌طور کلی عوامل پیروزی رستم در هفت‌خون را می‌توان موارد ذیل برشمرد:

- اسب؛



- ابزار جنگی؛

- همراهی بخت؛

- تأیید الهی.

رستم خطاب به رخس در خوان اول:

من این ببر و این مغفر جنگجوی	«اگر تو شدی کشته بر دست اوی
کمند و کمان، تیغ و گرز گران	چگونه کشیدم به مازندان؟
تن و جان بدوزش به تیغ و به تیر	تو اکنون سر خانه دیو گیر
سر جاووان اندر آری به خاک	مگر یار باشدت یزدان پاک
که رستم نگرداند از رخس پای	به نام جهان آفرین یک خدای
دهد مرا مرا اختر نیک، زور	و گر یار باشدت خداوند هور
نیابد از او دام و دد زینهار	کمند و پی رخس و رستم سوار
اگر یار باشدت، پیروزگر	بدان گه تو پیروز باشی مگر
به بخت و به شمشیر تیز و هنر»	به نیروی یزدان پیروزگر

(همان: ۱۵۰-۱۵۷-۱۴۹-۵۱۵)

به علاوه، در سراسر هفت خوان مرتباً واژه «امید» یا «ناامیدی» ذکر شده که ناظر بر این موضوع است: تا مادامی که انسان با امید پیش می‌رود، شرایط مساعد است و اگر ناامیدی بر فرد غلبه کند، فرد دچار ترس می‌شود و شکست او ممکن:

کز اویند لشکر به بیم و امید	«به غار اندرون گاه دیو سپید
که از جان شیرین شدم ناامید»	همیدون به دل گفت دیو سپید

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۴)

در خوان چهارم یعنی ماجرای زن جادو، رستم ابتدا سفره‌ای رنگین می‌بیند، سپس زن جادوگر ظاهر می‌شود و نهایتاً رستم نام یزدان را می‌برد و... این موضوع شاید به نکته‌ای اشاره دارد: محتویات آن سفره، نان، مرغ بریان - یا در برخی نسخه‌ها بره بریان - نمک، شراب و مربا بوده و نیز در کنار چشمه آب گسترانیده شده بود:

«چو چشم تذروان یکی چشمه دید  
به جامی، چو خون کبوتر، نبید  
همی غرم بریان و نان از برش  
نمک‌دان و ریچار گرد اندرش»  
(همان: ۷۲)

این رسمی بسیار کهن در ایران بوده که در مراسم آیینی میتزایی، فرد تازه‌وارد باید یک سلسله آداب مقدماتی طولانی را انجام دهد و از هفت مرحله بگذرد و در آخر با هم‌کیشان خود نان و شراب «هوم» و غسل به رسم «عشای ربانی»، «شام خداوند»، «شام آخر»، «نان و شراب»، «ولیمه» و... بخورد، سپس مراسم قربانی و تعمید و قبل یا بعد از شام مراسم نیایش و... (کومن: ۱۶۱). «صابان نیز معابد خود را در کنار رود جاری بنا می‌کردند و در عید فطر، آرد را با آب یا شراب خمیر کرده و با تشریفاتی می‌خورند» (حکمت: ۲۸۴). در آیین مندانی نیز افراد پس از تعمید در کنار رودخانه بر سر سفره‌ای می‌نشینند و نان و آب می‌خورند (الیاده: ۹۸).

شاهنامه یک کتاب حماسی صرف نیست؛ بلکه حکیم توس با هشیاری و آگاهی، آیین‌های از زندگی مردمان ایران زمین در روزگار باستان پیش روی ما قرار می‌دهد.

در داستان هفت‌خوان چند نکته اجتماعی از آداب معاشرت ایرانیان گنجانده شده که در خور تأمل است:

۱- در برخورد با یکدیگر و در ملاقات‌ها، دست دادن و فشردن دست یکدیگر مرسوم بوده‌است (شایان ذکر است که در هفت‌خوان این کار از سوی دشمن و

به‌خاطر نشان دادن زهر چشم بیان شده ولی صرف نظر از کاربرد آن در داستان، روشنگر این مطلب است که این آداب وجود داشته‌ست) و چون ایرانیان این نوع نزاکت را داشته‌اند، حکیم توس آن را حتی در مورد دشمنان نیز به کار برده‌است.

نمونه‌ها:

- وقتی فرهاد با افراد شاه مازندران دست می‌دهد:

«یکی دست بگرفت و بفشاردش پی و استخوان بیازاردش»  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۵)

- بار دوم که رستم با افراد شاه مازندران رو به رو می‌شود:

یکی دست بگرفت و بفشاردش همی آزمون را بیازاردش  
(همان: ۷۶)

- یک بار «کلاهور» با رستم دست می‌دهد:

بیفشارد دست سرافراز پیل شد از درد دستش به کردار نیل  
(همان: ۷۶)

۲- استقبال یا پیشواز در فرهنگ ایران باستان وجود داشته به استناد دلایل زیر:

- قبل از شروع داستان هفت خوان که زال از سیستان برای نصیحت دادن به کی کاووس می‌آید:

پذیره شدنش سران سپاه سری کو کشد پهلوانی کلاه  
چو دستان سام اندرآمد بتنگ پذیره شدنش همه بی‌درنگ  
(همان: ۶۸)

- وقتی فرهاد نامه شاه ایران را برد، شاه مازندران:

«پذیره شدن را سپاهی گران دلیران و شیران مازندران»

پذیره شدندش پر از چین بروی

سخن‌ها نرفت هیچ بر آرزوی»

(همان: ۷۵)

– شاه مازندران در مورد رستم:

«بفرمودشان تا خبیره شدند

هژبر ژیان را پذیره شدند

پذیره شدن را ورا پیش خواند

به مردیش بر چرخ گردان نشاند»

(همان: ۷۶)

۳- احوال پرسی و پرسیدن از رنج سفر:

– وقتی زال از سیستان آمده پیش کی کاووس:

«بپرسیدش از رنج و راه دراز

ز گردان و از رستم سرفراز»

(همان: ۶۸)

– زن جادوگر خطاب به رستم:

«بر رستم آمد پر از رنگ و بوی

بپرسید و بنشست نزدیک اوی»

(همان: ۷۲)

– وقتی بعد از مدت‌ها اسارت، کیکاووس رستم را ملاقات کرد:

«غریوید بسیار و بردش نماز

بپرسیدش از رنج‌های دراز

گرفتش به آغوش کاووس شاه

بپرسیدش از زال و از رنج راه»

(همان: ۷۴)

– شاه مازندران نسبت به فرهاد نامه‌رسان:

«ببردند فرهاد را پیش شاه

ز کاووس پرسید و از رنج راه»

(همان: ۷۵)

– شاه مازندران به رستم که حامل نامه است، می‌گوید:

«بپرسید پرسیدنی چون پلنگ

دژم روی زان پس بدو داد چنگ»

(فردوسی، ۱۳۸۷) (الف): (۱۶۱)





«نگه کرد و بنشانند اندر خورش  
سخن رانند از رنج راه دراز  
ز کاووس پرسید و از لشکرش  
که چون راندی اندر نشیب و فراز»  
(همان: ۱۶۲)

۴- میهمان را چند روز نگه می‌داشتند و از او پذیرایی می‌کردند:  
- شاه مازندران، فرهاد را:

«سه روزش همی‌داشت میهمان خویش  
به روز چهارم بدو گفت: رو  
بر نامداران و یاران خویش  
به نزدیک آن بی‌خپرد شاه نو»  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۵)

۵- هدیه دادن به میهمان که گرفتن یا نگرفتن آن از سوی میهمان معانی مختلف داشته‌است:

- مثلاً رستم هدایای شاه مازندران را نمی‌پذیرد:

«یکی خلعتی ساختش شاهوار  
نیذرفست زو جامه و اسپ و زر  
بی‌آورد نزدیک رستم سوار  
که ننگ آمدش زان کلاه و کمر»  
(همان: ۷۶)

۶- نکته قابل توجه دیگر، نامه‌نگاری و مکاتبه است. در هفت‌خوان در دو مورد شاه ایران - کیکاووس - نامه‌هایی را بادقت در انتخاب موضوع و در کمال آراستگی، به دست پیکی کار آزموده و معتبر می‌دهد:

اولی را به دست فرهاد، که جنگ‌جویی از شهر مازندران بود می‌دهد، او هم دلاور است و هم به زبان دیوان آگاهی دارد. دومی را به دست رستم می‌دهد.  
شاه مازندران هر دو نامه شاه ایران را فقط به‌صورت شفاهی جواب می‌دهد و نه به‌صورت مکتوب. که خود این امر یعنی، پاسخ دادن نامه به‌صورت شفاهی

توهین تلقی می‌شود و می‌توان آن را دال بر خشم بسیار شاه مازندران به شمار آورد.

جواب نامه اول:

«بیامد بگفت آن چه دید و شنید همه پرده رازها بردرید»

(همان: ۷۶)

جواب نامه دوم:

«بگوش که سالار ایران تویی و گر چه دل و چنگ شیران تویی

ز مازندران هر چه دید و شنید همه کرد بر شاه ایران پدید»

(همان: ۷۶)

۷- بدرقه کردن میهمان، که در ابتدای جنگ مازندران، قبل از عزیمت کیکاووس و سپاه ایران، در وصف بدرقه زال دیده می‌شود. بعد از نصیحت کردن زال، کیکاووس را، وی قصد عزیمت می‌کند، همگی بزرگان و سرداران سپاه ایران، زال را در بر می‌گیرند و مسافتی را به قصد بدرقه با او همراهی می‌کنند:

«برفتند با او بزرگان نیو چو طوس و چو گودرز و بهرام و گيو»

(فردوسی، ۱۳۸۷(الف): ۲۱۷)

پس بزرگان سپاه ایران در حق زال دعای خیر می‌کنند و او روانه سیستان می‌شود.

۸- هفت‌خوان رستم، مهمان را هم در بدو ورود و هم به هنگام خداحافظی در

آغوش می‌کشیدند؛ در آغوش کشیدن در بدو ورود را می‌توان به گفتار اندر

رسیدن رستم به نزدیک شاه کیکاووس و ایرانیان و شادی کردن ایشان به دیدار

رستم اشاره کرد:



«گرفتش در آغوش کاووس شاه ز زالش بپرسید و از رنج راه»

(همان: ۲۸۴)

در آغاز هفت‌خوان رستم، زال کیکاووس را اندرز می‌دهد، ولی او نمی‌پذیرد، سپس زال خداحافظی می‌کند، بزرگان ایرانی در بدرقه زال، او را در آغوش می‌گیرند:

«سراسر گرفتندش اندر کنار ره سیستان را بر آراست کار»

(همان: ۲۱۸)

### نتیجه

داستان «هفت‌خوان» داستان زندگی آدمی است و به همین دلیل استاد توس مکرراً در هفت‌خوان از شب و روز سخن می‌گوید؛ که در واقع نمادی از گذشت ایام و زندگی است؛ لذا، در حیات دنیایی، برای رهایی از دیوان و جادوان باید به یزدان پناه برد:

«به جایی که تنگ اندر آمد سخن پناهت به جز، پاک یزدان مکن

که هر کس که از دادگر یک خدای بیچد، خرد را ندارد به جای»

(همان: ۲۸۴)

نیز این عالم هفت‌خوان ماست «که دیو توست این عالم فریبده» (ناصرخسرو: ۴۷۳) و دیو هوای نفسانی در کمین آدمی‌اند و بر آنند که در دل ما تاریک‌خانه و غاری بسازند، پس باید که بر هر خوانی ننشینیم و در هر خوان باور کنیم که جهان جز به زور جهان‌بان نیست:

«هشدار ای گرسنه! که طباخ روزگار نامیخته به زهر، نوالی به خوان نداشت»

(اعتصامی: ۳۶۵)

در پایان شاید بتوان این هفت‌خوان را از دید نماد و نمادگری هم بررسی کرد چون، درخت، چشمه، کندن گوش، میش و... و حتی شاید بتوان از دیدگاه روان‌شناختی، خصوصیات و حالات رستم را در این هفت‌خوان مورد کند و کاو قرار داد و یا با هفت مرحله سیر و سلوک عرفانی قیاس کرد و سنجید چون در این هفت‌خوان، رستم به مانند سالکی، مراحل کمال را پشت سر می‌گذراند تا به یک ابرپهلوان بدل شود. به هر حال شاهنامه چون دریایی ژرف است که هر بار که به سراغش می‌رویم مرواریدهای باارزشی را صید می‌کنیم.



## پی‌نوشت‌ها

۱- مازندران در شاهنامه جایی بوده که دیوان یا کارگزاران اهریمن بر آن‌جا حکومت می‌کردند و با مازندران کنونی که در شمال ایران است، تفاوت دارد (دوستخواه: ۲۴).

۲- در دیوان ناصر خسرو، رودکی و پروین اعتصامی هم به دیو و هفت‌خوان اشاره رفته‌است:

«از دست دیو نفس کجا برهی

تا تو دل از طمع نکنی شسته»

(ناصر خسرو: ۳۹۲)

«رستم را نام گر چه سخت بزرگ است

زنده به دیو است ام رستم دستان»

(رودکی: ۱۰۳)

«کو عارفی کز آفت این چاره دیو رست؟

کو سالکی که زحمت این هفت‌خوان نداشت»

(اعتصامی: ۳۶۲)

۳- کندن گوش مرد دشت‌بان شاید نماد این باشد که او گوش سخن شنو نداشت یا رستم به هر فرد دشمن که می‌رسید به او حمله می‌کرد و تفاوتی در بی‌گناهی یا گناه‌کار بودن فرد مقابل نمی‌کرد؛ به‌خصوص که او در سفر مازندران رنج زیادی را متحمل شد.

۴- علاوه بر منبع مذکور، این عبارت در کتاب میرفتاح هم دیده می‌شود (میرفتاح: ۸۳).

۵- تشر یا تیر، ایزدی که با باران در ارتباط است و از این روی، اصل همه آب‌ها، سرچشمه باران و باروری بود.

## منابع

- اعتصامی، پروین: *دیوان*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: ایران، ۱۳۷۱.
- الیاده، میرچا: *آیین کیش زرتشت گنوسی و مانوی*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: فکر روز، ۱۳۷۳.
- بویس، مری: *تاریخ کیش زرتشت*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: توس، ۱۳۷۴.
- حکمت، علی اصغر: *تاریخ ادیان*، چ ۵، تهران: چاپ گوته، ۱۳۷۱.
- دوستخواه، جلیل: *گزارش هفتخوان رستم*، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
- رودکی: *دیوان*، بر اساس نسخه سعید نفیسی، تهران: نگاه، ۱۳۷۳.
- رستگار فسایی، منصور: *فردوسی و هویت شناسی ایرانی*، مجموعه مقالات در مورد شاهنامه فردوسی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
- رضا، فضل‌له: *پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی*، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- عقیقی، رحیم: *اساطیر و فرهنگ ایران*، تهران: توس، ۱۳۸۳.
- فردوسی، ابوالقاسم: *تصحیح شاهنامه* (با استفاده از نسخه ژول مول و نسخه مسکو)، علیرضا شجاع‌پور، چ ۳، تهران: چاپ اقبال، ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_: *شاهنامه* (بر اساس نسخه مسکو)، اصغر عرفانیان‌فرد، چ ۷، تهران: نشر پیمان، ۱۳۸۷ (الف).
- \_\_\_\_\_: *شاهنامه*، تصحیح عزیزالله جوینی (دست‌نویس موزه فلورانس)، ج ۳، چ ۳، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۷ (ب).
- کومن، فرانتس: *آیین پر رمز و راز میتراایی «رازهای میترا»*، ترجمه و پژوهش هاشم رضی، تهران: بهجت، ۱۳۸۰.
- موسوی بجنوردی، کاظم: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، چ ۲، تهران: مرکز، ۱۳۸۶.
- میرفتاح، منصوره: *زرتشت (چهره تابناک ایران باستان)*، تهران: نشر محمد، ۱۳۸۷.

- ناصر بن خسرو قبادیانی: *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: کتابخانه تهران  
۱۳۰۴-۱۳۰۷.

- یاحقی، محمدجعفر: *فرهنگ اساطیر*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات  
فرهنگی و سرورش، ۱۳۶۹.



شماره ۵۴ پاییز ۱۳۸۹

۱۶۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی